هو العلیم

نقد دیدگاه مرحوم کمپانی در ترسیم موضوع برای عام

و اشاره‌ای به مبحث انعقاد ظهور

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ جلسه هفتادم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر کلام مرحوم کمپانی دربارۀ دو مقام بعث حقیقی و انشائی

عرض شد که مرحوم کمپانی در ترسیم موضوع برای عام، دو مقام را تصویر کردند؛ یکی مقام بعث حقیقی که مربوط است به اراده و نفس مولا و شارع، دوم مقام بعث اثباتی و انشائی در مقام تخاطب.

و در باب اتحاد بین این دو وصف و انطباق بین بعث انشائی و بعث حقیقی بیان ایشان این است که مولا موضوع را در بعث حقیقی خالی از تقید درنظر گرفته است و با جنبۀ عمومی و کلّیتی که به آن می‌دهد آن موضوع را برای تعلق حکم به آن قرار می‌دهد. فلذا در مقام بعث انشائی، نفس همان موضوع بدون أیّ قیدٍ و أیّ عنوانٍ، متعلق برای حکم واقع خواهد شد.[1]

بناءً علیٰ هذا اگر چنانچه به‌واسطۀ عنوانی و به‌واسطۀ تخصیصی بعضی از افراد از تحت عام خارج بشوند خود آن عام بعمومیّته بدون هیچ عنوانی و بدون هیچ اتصاف به وصفی، موضوع برای بقیۀ آن افراد باقی‌ماندۀ در تحت حکم خواهد بود.

اشکال بر مرحوم کمپانی

مطلبی که در اینجا به فرمایش ایشان به‌نظر می‌رسد، این است که شما موضوع حکم را عام و بدون هیچ قیدی قرار می‌دهید؛ این بر اساس انفکاک بین اجزاء قضیۀ حملیه و ترتّب عنوان و وصف بر موضوع، در قضایای حملیه یا انشائیه است. قبلاً عرض شد و الآن بالاجمال تکرار می‌کنیم که مولا موضوعی را یا به‌نحو اطلاق یا به‌نحو مقید مدّنظر دارد، ما اسم تطابق مقام اثبات با مقام ثبوت را ظهور می‌گذاریم. ظهور یعنی در مقام انشاء یا در مقام اخبار، آن کلامی که ملقای از طرف مولا هست با آن کلام نفسی او تطبیق کند. بنابراین آیا ما می‌توانیم بگوییم که در هنگام القاء یک جملۀ انشائیه، منظور مولا مثلاً عالِم خالص بدون هیچ عنوانی حتی با عنوان فسق است؟! می‌توانیم یک هم‌چنین حرفی بزنیم؟!

آیا می‌توان گفت که وقتی مولا می‌گوید: أکرم العلماء إلّا الفساق، عالم را من‌حیث‌هو عالم درنظر گرفته است که بعمومه ـ بنا بر قول آقایان ـ یا باطلاقه حتی شامل فاسق هم خواهد شد؟ یعنی مولا می‌گوید: شما تمام علما، حتی فساق را باید اکرام کنی. بعد آن‌وقت در إلاّ الفساقی که می‌گوید؛ می‌گوید: نه، منظور من فاسق نیست. یعنی در واقع در اینجا قائل به تناقض شده است؛ اوّل می‌گوید که همۀ علما به اضافۀ فساق را اکرام

[1] نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، ج ۲، ص ۴۵۸.

کن، بعداً می‌گوید که فساق را اکرام نکن. این‌طور که نیست! بلکه إلاّ الفساق می‌گوید که در اکرام، از اوّل منظور مولا عالم غیر فاسق بود.

منتها چه باید کرد؟! مقام تخاطب که مقام کامپیوتر نیست که دفعةً واحده، تمام منظور مولا در صفحه برای شما ظاهر شود. جملاتی که مولا ادا می‌کند، ثانیةً بعد از ثانیه و کلمةً بعد از کلمه باید ادا بشود تا مفهوم و مراد جدی مولا مشخص بشود. آیا ممکن است از اوّل مولا به شما بگوید: عالم غیر فاسق را اکرام کن؟ خُب چه‌جوری بگوید؟! اگر از اوّل به شما می‌گفت: عالم غیر فاسق را اکرام کن؛ شما هم از اوّل همین حرف را می‌زدید. باز مطلب فرق نمی‌کند. چون ما برای اینکه کلام مولا را بشنویم مجبور هستیم که صحبت مولا تمام شود. باید آخرین حرف و آخرین کلمه‌اش زده بشود، بعد تازه ببینیم منظور مولا از أکرم العلماء چه بوده است.

حالا در بحث‌های بعدی که عمل به عام قبل از فحص از مخصص است اینها به‌درد می‌خورد. قبل از اینکه جملهٔ مولا تمام بشود آیا شما می‌توانید برای جمله ظهوری فرض کنید؟! قبل از اینکه حرف مولا تمام بشود شما آیا می‌توانید برای این جمله ظهوری فرض کنید؟!

تلمیذ: متصل یا منفصل؟

استاد: فرقی نمی‌کند. اگر یادتان باشد همان موقع در عدم فرق بین متصل و منفصل حتی خدمتتان عرض کردم که یک ظهور بدوی داریم، یک ظهور شخصی داریم، کشف خلاف داریم، اینها چیزهایی است که مربوط به ظهورات است. فرض کنید که مولا در اینجا نشسته است می‌گوید: رأیت أسداً فی الحمام. جناب مرحوم کمپانی! آیا اینکه مولا می‌گوید: رأیت أسداً، یعنی در اینجا شیر را قصد کرده است بعد فی الحمام، یکی از افراد شیر را خارج کرده است؟! یا مولا از اوّل گفته است که منظور من از أسد، رجل شجاع است.

تلمیذ: این ظهور بدوی آن است.

استاد: بله، عرض کردم.

تلمیذ: بحث سر فرق متصل و منفصل است. در تخصیص و استثناء متصل که اینها هم قائل هستند که عام معنون می‌شود، در منفصل بحث است.

استاد: عام، از اول معنون می‌شود... نه‌خیر؛ اینها در استثنای متصل نسبت به این، هم‌چنین نظری ندارند؛ فقط درصورتی که عام معنون به قید باشد یا متصف به وصف باشد، در آنجا می‌گویند موصوف از اوّل تبدّل حال پیدا می‌کند. اما این بحث حتی در متصل هم مطرح است. اگر عام ما مخصَّص بشود به مخصِّص منفصل یا به استثنای متصل، بحث در اینجا است. در استثنای متصل هم مطرح کرده‌اند.

بناءًعلیٰ‌هذا وقتی که مولا در مقام مجاز می‌گوید: رأیت أسداً فی الحمام؛ وقتی که شما می‌شنوید رأیت، از رأیت، آب خوردن را می‌فهمید، یا واقعاً رأیت را می‌فهمید؟! رأیت را می‌فهمیم دیگر! وقتی که أسداً را

می‌گوید، به محض اینکه أسداً را می‌گوید، شما از این أسداً، شیر را می‌فهمید دیگر! دیوار را که نمی‌فهمید. تا اینجا پس در ذهن ما رأیت و أسداً جای گرفت. حالا منتظر می‌مانیم ببینیم که مولا کلامش را ادامه می‌دهد یا ادامه نمی‌دهد. اگر اینجا ایستاد، می‌گوییم همان حیوان مفترس است، اگر ادامه داد و گفت: فی الحمام؛ می‌گوییم: هان! منظورش رجل شجاع است.

بنابراین انعقاد ظهور همیشه بعد از وجود مخصِّص یا بعد از وجود وصف، بعد از وجود قید و بعد از وجود آن وصفی است که آن معنا را از معنای حقیقی خودش خارج می‌کند و به معنای مجازی می‌برد. و اما قبل از آن، امکان ندارد کسی بگوید که برای این قضیه ظهور منعقد می‌شود. ظهور همیشه بعد از الحمام پیدا می‌شود، نه قبل از الحمام. وقتی شما می‌گویید: رأیت أسداً فی الحمام یک‌دفعه این فی الحمام، تمام ذهن مخاطب را به هم می‌ریزد. مخاطب تا اینجا، جلو آمد؛ از رأیت، رأیت را قصد کرد، از أسد، أسد را ـ تا اینجا شیر است ـ یک‌دفعه فی الحمام می‌آید و ذهنش را به هم می‌ریزد و خالی می‌کند، و در ذهنش این بنا را خراب می‌کند و می‌گوید: نه، منظور این مولا، رجل شجاع است. در اینجا ظهور بر رجل شجاع منعقد شد. حالا اگر مولا در اینجا واقعاً منظورش شیر است، می‌گوید من واقعاً یک شیر در حمام دیدم. مگر نمی‌شود یک شیر در حمام بیاید؟! فرض کنید یک شیر را آورده‌اند که در حمام بشویند.

نظر سکاکی در فرد ادعائی

تلمیذ: بنا بر فرد ادعایی سکاکی چطور؟

استاد: فرقی نمی‌کند جان من، آن که در اینجا فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: در اینجا رجل شجاع موضوع‌له حقیقی أسد می‌شود دیگر!

استاد: در آنجا دو فردِ ادعایی است، نه اینکه واقعاً حقیقی است. یعنی برای حقیقت، دو فرد را اعتباراً جعل می‌کنند؛ یک فرد، فردی است که شما را می‌خورد، یک هم فردی است که ادعاءً او را هم فرد حقیقی قرار می‌دهند؛ ادعاءً نه حقیقتاً. خُب این هم می‌شود مجاز، باز مجاز فرقی نمی‌کند، باز بنا بر رأی سکاکی مجاز، مجاز است منتها نحوهٔ اخذ مفهوم در مجاز است که تفاوت دارد.

البته مطلب سکاکی، فقط در خصوص استعاره است؛ در آنجایی که علاقه، علاقهٔ مشابهت باشد. اما اگر «أول»[1] و امثال‌ذلک باشد این بحث در آنجا نمی‌آید. بحث سکاکی در استعاره این است که آیا آن لفظ، در غیر از موضوع‌له خودش استعمال شده است که اصلاً وقتی که می‌گوییم: رأیت أسداً، از اوّل این أسد در رجل شجاع استعمال شده است، نه در حیوان مفترس؟

---

[1] اصطلاحی در مبحث مجاز مرسل است.

سکاکی می‌گوید که نه، جانم! وقتی که شما می‌گویید: رأیت أسداً؛ بالأخره آیا أسد در ذهنت می‌آید یا نمی‌آید؟! در ذهن می‌آید؛ آن‌وقت اگر در اینجا شما بخواهید بگویید که از اوّل أسد در رجل شجاع استعمال شده است، دیگر در اینجا مبالغه‌ای نیست، دیگر در اینجا مسئله‌ای نیست. هیچ مبالغه‌ای ندارد؛ رأیت أسداً یعنی رأیت رجلا شجاعاً فی الحمام، حالا به‌خاطر اینکه اسم أسد را که روی آن حیوان مفترس است روی این هم آوردیم، از این نظر می‌گوییم که اینها به همدیگر بی‌تناسب نیستند. این کجا، یا اینکه بگویم اصلاً واقعاً أسد دیدم؛ آقا من شیر را دیدم.

و واقعاً شما در مقام محاوره هم همین را می‌گویید. می‌گویید: آقا دیدم ولی چه دیدم؟! در جنگ، شیری دیدم. یا مثلاً می‌گویید: آقا یک نفر آمد ببری بود، پلنگی بود. شیری بود! اگر بپرسند چیزی که دیدید واقعاً شیر بود؟ می‌گوید: نه آقا این یک طفل سیزده ساله بود رفت جلو و ... . اینکه می‌گوید: واقعاً شیر دیدم؛ می‌خواهد آن حالت تشابه را به تمام معنی الکلمه القاء کند، این را می‌خواهد بگوید ولی می‌شود ادعاءً، یعنی برای موضوع‌له أسد، دو فرد در اینجا درست می‌کند؛ یک فرد حقیقی درست می‌کند که هست، یک فرد هم ادعاءً درست می‌کند و می‌گوید که ما هم یک آدم را مثل شیر درست می‌کنیم.

کیفیت انعقاد ظهور

تلمیذ: اینجا بحث روی ظهورات است روی حقیقت و مجاز نیست و این بحث اینجا فایده ندارد.

استاد: چرا؟! اتفاقاً در اینجا خیلی مهم است. این را می‌خواهم بگویم که دقیقاً این دو مسئله مثل هم است. می‌گویم که شما آقایان در مورد رأیت أسداً فی الحمام ظهور را همیشه بعد از فی الحمام درنظر می‌گیرید اما چطور در أکرم العالم الغیر الفاسق می‌گویید که از اوّل ظهور برای عموم عالم منعقد شده است و إلاّ الفاسق خلاف ظهور است؟! یا اینکه اگر یک استثنای منفصلی آمد خلاف ظهور است؟! اگر یک قرینهٔ خارجی آمد خلاف ظهور است؟!

پس ما باید من‌حیث‌المجموع مسئله را از علل و شرایط معدّهٔ برای ظهور بپنداریم که فی الحمام یکی از آنها است، قرائن خارجی یکی از آنها است، تسابق ذهنی یکی از آنها است، ارتباط بین مولا و بین مخاطب یکی از آنها است، باید من‌حیث‌المجموع همه درنظر باشند. لذا همیشه باید درنظر داشته باشید که اگر شما بخواهید از ظهورات صدر اسلام و ائمه علیهم السلام بهره‌مند بشوید باید تخاطب بین آنها را در آن زمان بدانید که در چه شرایطی زندگی می‌کردند و در چه مسائلی بودند.

نمونه‌ای از انعقاد ظهور

این مطلب الآن به ذهنم آمد، من‌باب‌مثال در باب زکات روایت داریم که **«لیس فی مال الیتیم زکاة»**[1] این در آنجا هست. بعد از این طرف داریم زکات در اموال است و طلا و نقره و ...؛ از آن طرف یک ادلهٔ عامی بر همهٔ این چیزها داریم. در این **«لیس فی مال الیتیم زکاة»**، اختلاف است بر اینکه آیا از مال یتیم، خصوص طلا و نقره استثناء شده است یا اینکه گاو و شتر و گوسفند هم مستثنیٰ هستند؟ چون در آنجا داریم که در طلا و نقره زکات نیست.[2]

اگر ما مراجعه کنیم به عرفِ این روایات، مشاهد می‌کنیم که اصلاً در آن زمان خیلی از معاملات جنبهٔ نقدی نداشته است؛ نقدین یکی از اقسام معاملاتی بوده است که با آن معامله می‌کردند. اغلب اموال که مورد تعاطی و معامله قرار می‌گرفته است، اینها همین گاو و شتر و اجناس خارجی بودند. یعنی وقتی که می‌گفتند: فلانی مالش چقدر است؟ نه‌اینکه طلا و نقره‌اش در خارج چقدر است، یعنی چقدر گاو و گوسفند دارد؟ چقدر زراعت دارد؟ یعنی اطلاق مال، اطلاق اکثریتش بر غیر از نقدین بود یعنی بر آن اجناسی بود که در خارج بودند.

چه‌بسا شخصی که صاحب قبیله بود ده‌هزارتا گوسفند داشت اما درهم و دیناری نداشت، با خودِ مال رد و بدل می‌کردند، یعنی در رد و بدل، خود آن اجناس مورد معاوضه قرار می‌گرفت. بناءًعلیٰهذا اگر در اینجا ما قضیه را این‌طور به‌دست بیاوریم دیگر **«لیس فی مال الیتیم زکاة»**، فقط اختصاص به طلا و نقره ندارد. هم طلا و نقره و هم اغنام ثلاثه و هم غلات اربعه را شامل می‌شود.

این یکی از چیزهایی است که ما باید در آن زمان ببینیم که عرف چه بوده است؟ اگر ما آن‌وقت در آن زمان عرف را پیدا کردیم آن قضیه را به الآن هم گسترش می‌دهیم. البته اگر ملاک کلی نداشته باشیم که تسری بدهد. پس در صورت عدم ملاک اگر بخواهیم بر خود آن موضوع، ببینیم ملاک شارع در اینجا چه بوده است و ما به‌دست بیاوریم که شارع بر چه مصادیقی این حکم را کرده است، عیناً در همین زمان این مصادیق وجود دارد و ما هم دیگر نمی‌توانیم تسری بدهیم و تعدی کنیم.

برای کشف ظهور و اخذ ظهور حتماً محاورهٔ بین متکلم و بین افرادش در خصوص آن زمان لازم است و الاّ امکان ندارد ما ظهور را کشف کنیم، ظهور نوعی یعنی چه که خود کلام یک دلالتی دارد؟! این حرف‌ها یعنی چه؟! ما که این حرف را می‌زنیم ما در زمانی هستیم که این تخاطب ما را از آن مسئلهٔ اصلی غافل کرده است. اگر ما خودمان من‌باب‌مثال در هفتصد سال پیش بودیم آیا باز هم همین حرف را می‌زدیم؟!

باید ببینیم آن ظهوراتی که از این جمله در آن موقع بوده است چیست؛ از این ینبغی چه قصد می‌کردند؟ از یلزم چه قصد می‌کردند؟ از یجب علیه چه قصد می‌کردند؟ از لایجوز چه قصد می‌کردند؟ در محاوراتشان

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۵۴۱.

[2] جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۲۵.

از این لایجوز و یلزم و ینبغی و تراب و ماء و صعید و امثال‌ذلک چه قصدی بوده است؟ و متفاهم عرفی از آن موضوعات چه بوده است؟ یا قضایای انشائیه و اخباریه و امثال‌ذلک چه دلالاتی داشتند و کدام‌یک از اینها مهم‌تر بوده است؟

[من‌باب‌مثال] ما می‌بینیم که در انشاءهای قدیم یک جمله را به چند قسم بیان می‌کردند، شخص برای کسی نامه‌ای می‌نوشت؛ در آن جمله‌ای بود، آن اقدام می‌کرد، همان جمله، نظیرش بود اقدام نمی‌کرد. نحوهٔ تخاطب در اتخاذ ظهور، اثر مستقیم دارد که البته صحبتش در آن موقع شد. بنابراین هیچ‌وقت ما نمی‌توانیم بدون درنظر گرفتن قرائن خارجیه، بدون درنظر گرفتن قرائن متصله، بدون درنظر گرفتن منظور مولا و بدون درنظر گرفتن آن ارتباطی که بین مولا و اطرافیانش هست، در اینجا برای خودمان ظهوری را منعقد کنیم.

ظهور ابتدائی عام در مخصص در انواع تخصیص متصل و منفصل

آن‌وقت در اینجا که می‌گوید: أکرم العالم إلاّ الفاسق آیا ما می‌توانیم بگوییم که این جمله ظهور دارد در اینکه از اوّل عالم به‌نحو عمومیت قصد شده است و فقط فاسق یک عده افراد را خارج کرده است. یعنی همان‌طور که دیروز خدمتتان عرض کردم به‌جای اینکه بگوید که زید و عمرو و بکر بیرون بروند، روی‌شان یک عنوان کلی آورده است که فاسق بیرون برود؟ یا اینکه نه، مولا از اوّل عالم غیر فاسق مورد نظرش بود؟ وقتی مولا می‌گوید: أکرم العالم إلاّ الفاسق یعنی أکرم العالم غیر الفاسق، حالا که أکرم العالم غیر الفاسق شد، بنابراین این عام ما خواهی‌نخواهی معنون به عنوان نقیض خاص خواهد بود. این دیگر یک وصف انتزاعی است.

تلمیذ: ثمره‌اش که یکی می‌شود. در هردو صورت فساق اخراج می‌شوند.

استاد: نه، صحبت در این است که اگر اجرای اصل بشود، آن‌وقت در آن اجرای اصل آیا این بنا بر رأی آقایان اصل مثبت می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر ما بگوییم از اوّل این عالم، عالم غیر فاسق بوده است، این در اینجا اشکال دارد. چون اینها می‌گویند اینکه از تحت خاص خارجش کنیم و می‌خواهیم در تحت این عام مندرج کنیم اصل مثبت است. اما اگر بگوییم که فقط منظور این است که این عام را شما خارجش کنید ـ چطور که خود مرحوم کمپانی در آخر شرحش این حرف را می‌زند[1] ـ اگر شما با اصل فقط گفتی که فاسق نیست، فاسق نشد، عام هم که به عموم خودش این را شامل می‌شود، عالم که هست، بنابراین دیگر ما نیازی به چیز دیگر نداریم. پس در اینجا از نقطه‌نظر اثبات و غیر اثبات تفاوت است.

بناءًعلی‌هذا این عام ما از اوّل [ظهور در خاص دارد]، نه مثل بعضی افراد دیگر که می‌گویند بعد از اینکه

[1] نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، ج ۲، ص ۴۵۸.

این خاص تخصیص زد باید ببینیم چه افرادی در تحت آن هستند؟ به محض اینکه مولا می‌گوید أکرم العالم إلاّ الفاسق این یعنی عالم، عالم غیر فاسق باید مورد اکرام قرار بگیرد. عبارت دوتا است، گفت: چه خواجه‌علی، چه علی‌خواجه؛ چه بگویند: أکرم العالم غیر الفاسق یا اینکه بگویند: أکرم العالم إلاّ الفاسق یا اینکه بعد به یک تخصیص منفصل بگویند: لاتکرم الفساق من العلماء، هیچ فرقی در این‌صورت ندارد.

پاسخ مرحوم کمپانی به اشکالات مطرح‌شده و نقد آنها

بعد آن‌وقت یک اشکالاتی در اینجا شده است که ایشان جواب این اشکالات را می‌دهد و ما هم خیلی سریع اینها را عرض می‌کنیم تا اینکه مطلب تمام بشود.

اشکال اول

یکی این است که ایشان می‌گویند که بعضی‌ها گفته‌اند که تباین دو حکم اقتضاء می‌کند تباین دو عنوان را. چطور دو حکم تفاوت پیدا می‌کند؛ در یک جا اکرام، در یک جا عدم اکرام، در یک جا وجوب، در یک جا غیر وجوب؟ آیا می‌شود تباین دو حکم بر موضوع واحد باشد؟! نمی‌شود باشد، مگر اینکه عنوان تفاوت پیدا کند. پس اگر در اینجا حرمت آمده روی فساق، برای غیر فساق هم باید یک عنوانی ما داشته باشیم که این در مقابل آن عنوان باشد و منافی باشد حالا هرچه می‌خواهد باشد. این اقتضای طبیعی است.

جوابی که ایشان می‌دهند این است که خود اختلاف ذوات کفایت می‌کند و لازم نیست که حالا عنوان داشته باشیم. برای زید و عمرو و بکر عنوان وجوب اکرام آمده است، برای خالد و تقی و نقی عنوان حرمت آمده است، عنوان عدم وجوب آمده است؛ لازم نیست که در اینجا حتماً عنوانی داشته باشیم که به‌خاطر آن عنوان، حکم بیاید. مگر حکم دائر مدار عنوان است؟! حکم دائر مدار عنوان نیست. حکم باید روی موضوعی بیاید؛ یک وقت شما آن حکم را بر آن موضوع به‌خاطر آن عنوان بار می‌کنید، یک وقت به‌خاطر خودش بار می‌کنید. یک وقتی می‌گویید که این وجوب اکرام برای زید است چون عالم است، یک وقت اصلاً ما هیچ عنوانی نمی‌خواهیم، می‌گویید: این وجوب اکرام برای زید است، بعد می‌گویید: حرمت اکرام هم برای عمرو است. پس لازم نیست ترتّب حکم بر ذاتی به‌جهت یک عنوان باشد؛ ممکن است در اینجا به‌خاطر اختلاف خود ذات باشد.[1]

همان‌طوری که خدمتتان عرض کردم جوابش هم این است که این در قضایای شخصیه است اما در قضایایی که شخصیه نیست حتماً ما یک عنوان جامعی در اینجا باید داشته باشیم. این یک مسئله.

اشکال دوم

---

[1] نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، ج ۲، ص ۴۵۸.

مطلب دیگر اینکه بعضی‌ها گفتند که قسم شیء که نمی‌تواند مغایر با شیء باشد مگر به‌حسب عنوان. یعنی این افرادی که در تحت عام هستند، هردوی اینها، قسم برای عام هستند و قسیم برای همدیگر هستند. قسم شیء مغایر با شیء که نیست، مغایر با قسیم است. بنابراین وقتی که قسیم دارای یک عنوان مخالف شد، خُب نمی‌شود قسیم او دارای عنوان نباشد پس باید قسیم او هم دارای یک عنوان مخالف باشد.

ایشان در اینجا می‌فرمایند که در اینجا چیزی که موضوع برای وضع و رفع است نفس عالم است، یعنی در أکرم الرجل العالم، نفس وجوب اکرام رجل عالم، در اینجا موضوع برای وضع است، و حرمت اکرام، موضوع برای رفع است. منتها اگر فاسق نبود این وجوب اکرام همهٔ این موارد علما را شامل می‌شود، این فاسق یک عده را از تحت این علما اخراج کرده است، بقیهٔ افراد به همان رجل عالم باقی می‌مانند، دیگر نیازی نداریم اینها یک عنوان مخالف با فاسق پیدا کنند، نه، ایشان می‌فرمایند نفس همین رجل عالم این موضوع برای وجوب اکرام است الاّ اینکه فاسق یک عده را – همان‌طوری که دیروز عرض کردیم – خارج می‌کند، خُب بقیه بلاعنوان هستند دیگر، عنوان می‌خواهند چه‌کار؟![1]

جوابی که در اینجا به‌نظر می‌رسد این است که خود اتصاف این رجل عالم به عام و مطلق، خود این هم مگر برای این یک عنوان نیست؟ شما از کجا می‌گویید این عام، این رجل عالم شامل می‌شود افرادی که باقی هستند؟ شما می‌گویید معنون به عنوان عام است، «ال» ال استیعاب است، ال استغراق است، أکرم الرجل العالم، أکرم کل عالم، این رجل الآن معنون است به عنوان عموم، معنون است به عنوان اطلاق.

لو قیل به اینکه این انتزاعی است، یعنی وصف عموم و وصف اطلاق انتزاعی است.

خُب ما هم در اینجا همین حرف را می‌زنیم، می‌گوییم که در أکرم الرجل الذی لیس بفاسق این هم انتزاعی است. وقتی که شما فاسق را از تحت علما خارج می‌کنید وصفی را انتزاع می‌کنید، آن وصف، وصف غیر الفاسق است. بنابراین از اوّل مولا گفته است: أکرم رجل الذی لیس بفاسق، هیچ فرقی با همدیگر ندارند.

اشکال سوم

دلیل دیگری که آنها ذکر کرده‌اند برای این، این است که این عدم تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه، به‌خاطر اختلاف عناوین است. یعنی چون ما در اینجا یک عنوان عدم الفسق داریم لذا در اینجا در این شبههٔ مصداقیه نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم. اگر این عنوان را نداشتیم، پس این همه علمایی که در اینجا می‌گویند که در شبهات مصداقیه تمسک به عام نمی‌شود کرد، چرا می‌گویند که نمی‌شود کرد؟! شما با اصل، فاسق را خارج کردید، از این طرف در تحت عام است، دیگر تمسک به عام ما در اینجا نداریم. یعنی در اینجا عدم

---

[1] همان.

تمسک بلاوجه می‌شود و اینکه علما می‌گویند که نمی‌شود به عام تمسک کرد، در اینجا دیگر دلیلی ندارد.

شما می‌گویید که اگر ما بخواهیم آن فاسق را خارج کنیم، این مشتبه بخواهد داخل در تحت این عام باشد می‌شود اصل مثبت. یعنی ما با عدم فسق خارج می‌کنیم فسق را، بعد آن را داخل می‌کنیم پس لیس بفاسق است. اینکه می‌گویید: پس لیس بفاسق است؛ می‌شود اصل مثبت، ولی اگر لیس بفاسق را شما نداشتید، خُب خودش در تحت عام داخل بود دیگر!

ایشان می‌گویند همین تردد بین خاص و تردد بین عام، همین کفایت می‌کند برای اینکه ما نتوانیم در شبهات مصداقیه به عام تمسک کنیم.[1]

عرض بنده این است که تردد ناشی از چیست؟ تردد ناشی از این است که این جزئی، این فرد، در تحت این عنوان داخل است یا در تحت آن عنوان داخل نیست؟ تردد از این، ناشی می‌شود. در اینکه در تحت أکرم الرجل العالم داخل است که شکی نداریم، هم ما و هم شما اتفاق داریم بر اینکه این آقا عالم است و در تحت أکرم العلماء داخل است. بنابراین چیزی که باعث می‌شود ما نتوانیم این را در تحت أکرم العلماء داخل کنیم این است که علما متصف هستند به غیر فسق و الاّ اگر این نبود تردد نداشتیم. بله تردد داریم در اینکه فاسق هست یا نه؟ با اصل، این را از آنجا درمی‌آوریم؛ اصل، عدم فسق است. اما اینکه حالا که از فسق درآوردیم آیا رفت داخل در علما؟ این عالم است دیگر، وقتی که عالم باشد خُب رفته است دیگر! پس چرا شما می‌گویید تمسک به عام در شبهۀ مصداقیه نمی‌شود کرد؟ پس به‌خاطر این است که یک عنوانی در اینجا باید باشد.

بنابراین جواب‌هایی که مرحوم کمپانی به مستشکلین دادند می‌توانیم بگوییم این جواب‌ها جای تأمل دارد و حق با آنهایی است که می‌گویند: عام معنون می‌شود به عنوانی که آن عنوان نقیض با عنوان خاص است.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] همان.